

هو العليم

ذکر بعضی روایات در باب تکلیف و ثواب و
عقاب بر اساس علم و جهل

سلسله دروس خارج فقه - ارتداد - جلسه هجدهم

استاد

آیت الله حاج سید محمد محسن حسینی طهرانی

قدس الله سرّه

أَعُوذُ بِاللّٰهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

روایاتی نسبت به تکلیف و ثواب و عقاب
براساس علم و جهل در اینجا بیان شده است که
عرض می‌کنیم. ما تا جایی که مسئله از نقطه نظر
روایت تمام شود ادامه می‌دهیم و خیال می‌کنم دیگر
خیلی مسئله‌ای نمانده باشد. از باب تأیید برای این
مطلب، روایاتی را نقل می‌کنیم.

یکی از آن روایات، روایت بحار است، جلد اول
صفحه ۱۳۲، از وصیت امام موسی بن جعفر
علیهما السلام به هشام بن حکم که حضرت در اینجا
می‌فرماید:

يَا هِشَامُ إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى بَشَّرَ أَهْلَ الْعَقْلِ وَالْفَهْمِ فِي كِتَابِهِ فَقَالَ: (فَبَشِّرْ عِبَادِ *
الَّذِينَ يَسْتَمِعُونَ الْقَوْلَ فَيَتَّبِعُونَ أَحْسَنَهُ) .و

عقل و فهم، معیار برای متابعت و بشارت

در اینجا عقل و فهم را معیار برای متابعت و
بشارت می‌داند. بنابراین میزان، عقل و فهم است. و
عقل و فهم نسبت به هر چیزی که تعلق بگیرد،
موجب عقاب و عدم عقاب خواهد بود. اگر شخصی

نسبت به موضوعی عقل و فهم نداشته باشد، طبیعتاً به مقدار همان محدوده‌ای که دارد عقاب و ثواب بر او مترتب خواهد بود.

روایت دیگری که در اینجا بر این مسئله تصریح دارد، روایت کتاب کافی است که من طبع بیروت را دارم، جلد یک، صفحه یازده، روایت هشتم:

عَلَى بْنِ مُحَمَّدٍ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ عَنْ إِبْرَاهِيمَ بْنِ إِسْحَاقَ الْأَحْمَرِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ سُلَيْمَانَ الدَّيْلَمِيِّ عَنْ أَبِيهِ قَالَ: قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَلَانٌ مِنْ عِبَادَتِهِ وَدِينِهِ وَفَضْلِهِ. فَقَالَ: «كَيْفَ عَقْلُهُ؟» قُلْتُ لَا أَدْرِي! فَقَالَ: «إِنَّ الثَّوَابَ عَلَى قَدْرِ الْعَقْلِ إِنَّ رَجُلًا مِنْ بَنِي إِسْرَائِيلَ كَانَ يَعْبُدُ اللَّهَ فِي جَزِيرَةٍ مِنْ جَزَائِرِ الْبَحْرِ خَضِرَاءَ نَضْرَةٍ كَثِيرَةٍ الشَّجَرِ ظَاهِرَةِ الْمَاءِ وَ إِنَّ مَلَكًا مِنَ الْمَلَائِكَةِ مَرَّ بِهِ فَقَالَ: ”يَا رَبِّ أَرِنِي ثَوَابَ عَبْدِكَ هَذَا!“ فَأَرَاهُ اللَّهُ تَعَالَى ذَلِكَ فَاسْتَقَلَّهُ الْمَلِكُ فَأَوْحَى اللَّهُ تَعَالَى إِلَيْهِ: ”أَنْ إِصْحَبْهُ“ فَأَتَاهُ الْمَلِكُ فِي صُورَةٍ إِنْسِي فَقَالَ لَهُ: ”مَنْ أَنْتَ؟“ قَالَ: ”أَنَا رَجُلٌ عَابِدٌ بَلَّغَنِي مَكَانَكَ وَ عِبَادَتُكَ فِي هَذَا الْمَكَانِ فَأَتَيْتُكَ لِأَعْبُدَ اللَّهَ مَعَكَ.“ فَكَانَ مَعَهُ يَوْمَهُ ذَلِكَ فَلَمَّا أَصْبَحَ قَالَ لَهُ الْمَلِكُ: ”إِنَّ مَكَانَكَ لَنَزَةٌ وَ مَا يَصْلُحُ إِلَّا لِلْعِبَادَةِ.“ فَقَالَ لَهُ الْعَابِدُ: ”إِنَّ لِمَكَانِنَا هَذَا عَيْبًا.“ فَقَالَ لَهُ: ”وَ مَا هُوَ؟!“ قَالَ: ”لَيْسَ لِرَبَّنَا بِهِيمَةٌ فَلَوْ كَانَ لَهُ حِمَارٌ رَعَيْنَاهُ فِي هَذَا الْمَوْضِعِ فَإِنَّ هَذَا الْحَشِيشَ يَضِيعُ.“ فَقَالَ لَهُ ذَلِكَ الْمَلِكُ: ”وَ مَا لِرَبِّكَ حِمَارٌ!“ فَقَالَ: ”لَوْ كَانَ لَهُ حِمَارٌ مَا كَانَ

يَضِيعُ مِثْلُ هَذَا الْحَشِيشِ!»، فَأَوْحَى اللَّهُ إِلَى الْمَلِكِ: «إِنَّمَا أُثْبِتُهُ عَلَى قَدْرِ عَقْلِهِ.»

«فُلَانٌ مِّنْ عِبَادَتِهِ وَ دِينُهُ وَ فَضْلُهُ؛ فلانی عبادت

و دین و فضلش چه اندازه است؟!» یا مثلاً « **فُلَانٌ**

مِّنْ عِبَادَتِهِ وَ دِينِهِ وَ فَضْلِهِ» سؤال کرده است که

فلانی از نظر عبادت و دین و فضل چه کسی است

[و در چه مکانی قرار دارد]، یا اینکه «**مِّنْ**» را جارّه

بخوانیم، «**فَقَالَ: كَيْفَ عَقْلُهُ؛** عقلش چگونه است؟»

یکی از بنی اسرائیل در جزیره‌ای بود و خدا را

عبادت می‌کرد، عابد بود، راهب بود، وقتی که نظر

ملکی به این موقعیت از عالم دنیا تعلق می‌گیرد و این

عبد را می‌بیند ثوابش را از خداوند متعال مسئلت

می‌کند. «**فَأَرَاهُ اللَّهُ تَعَالَى ذَلِكُ؛** خداوند مقدار و

محدودهٔ ثواب را به این ملک نشان داد» ملک گفت:

«این که چیزی نیست!» او که صبح تا شب در سرش

می‌زند، شب تا صبح مثلاً **سُبُّوحٌ قُدُّوسٌ** می‌گوید پس

چرا ثوابی ندارد؟! ثوابش خیلی مختصر است!

«**فَأَوْحَى اللَّهُ تَعَالَى إِلَيْهِ أَنْ إِصْحَبْهُ؛** بیا با او

مصاحبت کن و با او همنشین باش!» **مَلَكُ** هم

به صورت یک انسان آمد، حالا دیگر نمی‌دانم مذكر

یا مؤنث بود!! ملک گفت: «آمده‌ام که با تو در اینجا
باهم باشیم.» خلاصه وقتی که صبح شد ملک گفت:
«مکانت خیلی با طراوت است!» او گفت: «اینجا فقط
یک عیب دارد» **فقال له: «و ما هو؟!»** گفت:
«خداوند ما خر ندارد! اگر خری داشت، ما این حمار
را در اینجا می‌چرانیم!» ملک گفت: «مگر می‌شود
خدا الاغ داشته باشد؟! نباید حمار داشته باشد!»
گفت: «اگر حمار داشت اینها ضایع نمی‌شد.»
«فأوحى الله إلى الملك إنما أثيبه على قدر عقله.»

این روایت تصریح دارد بر اینکه این راهب قائل
به جسمیت خداوند بود! یعنی از این هم بالاتر! چون
اگر شما قائل به این هستید که خداوند حمار دارد
بنابراین باید جسم باشد و محدود باشد و جسمیت
موجب ترکیب است و ترکیب هم موجب احتیاج
است و احتیاج هم او را از واجب‌الوجود بودن به
ممکن‌الوجود ساقط می‌کند. آن راهب بیچاره که این
درس‌ها را نخوانده بود! این درس‌ها را ما خوانده‌ایم.
صحبت در این است که خداوند این راهب را با این
عقل و فهمش عقاب و عذاب نمی‌کند بلکه به مقدار

فهمش به او ثواب می دهد. یعنی این راهب خداوند را در یک محدوده از امکان و مکان قرار داده است ولی هیچ گونه اشکالی متوجه او نمی کند، فهمش این قدر است و عقلش به این مقدار رسیده است. این یک روایت بود که می تواند در اینجا مورد استشهاد قرار بگیرد.

تلمیذ: حمار داشتن حق چه ربطی به جسمیت حق دارد؟!

استاد: معنای اینکه خدا یک الاغ داشته باشد این است که روی الاغ هم سوار می شود دیگر! والا همه الاغ های روی زمین، الاغ خدا هستند. اینکه یک الاغ دارد معنایش انتساب است یعنی خودش هم سوارش می شود. الاغی را فرض کنید که دُمش اندازه کُهِکشان است و... حالا الاغ خداوند برای خدا تناسب دارد!

تلمیذ: کلّ ماسوی الله هم الاغ خدا نمی شوند!

استاد: ما سوی الله و امثال ذلک ... !

از جمله مسائل موجبات هلاکت مردم

روایت دیگر در صفحه چهل و دو، روایت دوم

است. البته روایت اول هم برای ما دلیل می شود، **باب**

النهی عن القول بغير علم:

عَلَى بْنِ إِبْرَاهِيمَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسَى بْنِ عُبَيْدٍ
عَنْ يُونُسَ بْنِ عَبْدِ الرَّحْمَنِ عَنْ عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ
الْحَجَّاجِ قَالَ: قَالَ لِي أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ: «إِيَّاكَ
و خَصَلَتَيْنِ فِيهِمَا هَلَكٌ مِّنْ هَلَكٍ! إِيَّاكَ أَنْ تُفْتِيَ
النَّاسَ بِرَأْيِكَ أَوْ تَدِينَ بِمَا لَا تَعْلَمُ».

«دو مسئله هست که هلاکت مردم در آن است:

یکی اینکه فتوای به رأی دهی یا اینکه به آنچه
نمی دانی متدین شوی.»

یعنی تو بر جهل پافشاری کنی و اقدام کنی. از
مفهوم این روایت استفاده می شود که اگر دیانت بر
علم بود دیگر هلاکت معنا ندارد. هلاکت یعنی
تباهی و از بین رفتن استعدادات و ترتب عقاب. اگر
دیانت براساس علم باشد دیگر اشکال ندارد، یا اینکه
فتوا براساس علم باشد ولی علم اشتباه باشد یا خطا
در علم پیدا شود، در این صورت دیگر از دلیل مفهوم
استفاده می شود که هلاکتی وجود ندارد.

روایت دیگری که در صفحه ۶۳ هست، روایت
بسیار روایت مهمی است و این روایت را سلیم بن
قیس هلالی نقل کرده است که از امیرالمؤمنین
علیه السلام سؤال می کند:

عن سُلَيْمِ بْنِ قَيْسِ الْهَلَالِيِّ قَالَ: قُلْتُ لِأَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: إِنِّي سَمِعْتُ مِنْ سُلَيْمَانَ وَالمُقَدَّادِ وَأَبِي ذَرٍّ شَيْئاً مِنْ تَفْسِيرِ الْقُرْآنِ وَأَحَادِيثَ عَنْ نَبِيِّ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ غَيْرَ مَا فِي أَيْدِي النَّاسِ، ثُمَّ سَمِعْتُ مِنْكَ تَصْدِيقَ مَا سَمِعْتُ مِنْهُمْ وَرَأَيْتُ فِي أَيْدِي النَّاسِ أَشْيَاءَ كَثِيرَةً مِنْ تَفْسِيرِ الْقُرْآنِ وَ مِنْ الْأَحَادِيثِ عَنْ نَبِيِّ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ أَنْتُمْ تُخَالِفُونَهُمْ فِيهَا وَتَزْعُمُونَ أَنَّ ذَلِكَ كُلَّهُ بَاطِلٌ أَفَتَرَى النَّاسَ يَكْذِبُونَ عَلَى رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ مُتَعَمِّدِينَ وَيُفْسِرُونَ الْقُرْآنَ بِأَرَائِهِمْ؟

قال: «فأقبل على» فقال: «قد سألت فافهم

الجواب إن في أيدي الناس حقاً و باطلاً و صدقاً و كذباً و ناسخاً و منسوخاً و عاماً و خاصاً و مُحْكَمًا و مُتَشَابِهًا و حِفْظًا و وَهْمًا و قد كَذَبَ عَلَى رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ عَلَى عَهْدِهِ حَتَّى قَامَ خَطِيبًا فَقَالَ أَيُّهَا النَّاسُ قَدْ كَثُرَتْ عَلَى الْكَذَّابَةِ فَمَنْ كَذَبَ عَلَى مُتَعَمِّدًا فَلْيَتَّبِعُوا مَقْعَدَهُ مِنَ النَّارِ ثُمَّ كَذَبَ عَلَيْهِ مِنْ بَعْدِهِ وَ إِنَّمَا أَتَاكُمُ الْحَدِيثُ مِنْ أَرْبَعَةٍ لَيْسَ لَهُمْ خَامِسٌ رَجُلٌ مُنَافِقٌ يُظْهَرُ الْإِيمَانَ مُتَصَنِّعٌ بِالْإِسْلَامِ لَا يَتَأَثَّمُ وَ لَا يَتَحَرَّجُ أَنْ يَكْذِبَ عَلَى رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ مُتَعَمِّدًا فَلَوْ عَلِمَ النَّاسُ أَنَّهُ مُنَافِقٌ كَذَّابٌ لَمْ يَقْبَلُوا مِنْهُ وَ لَمْ يُصَدِّقُوهُ وَ لَكِنَّهُمْ قَالُوا هَذَا قَدْ صَحِبَ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ وَ رَأَاهُ وَ سَمِعَ مِنْهُ وَ أَخَذُوا عَنْهُ وَ هُمْ لَا يَعْرِفُونَ حَالَهُ وَ قَدْ أَخْبَرَهُ اللَّهُ عَنِ الْمُنَافِقِينَ بِمَا أَخْبَرَهُ وَ وَصَفَهُمْ بِمَا وَصَفَهُمْ فَقَالَ عَزَّ وَ جَلَّ ﴿وَإِذَا رَأَىٰ تَهُمَّ ۖ

تُعْجِبُكَ أَجْزَامُهُمْ ۖ وَإِنْ يَقُولُوا تَسْمَعُ لِقَوِّهِمْ ۖ﴾ ثُمَّ بَقُوا بَعْدَهُ فَتَقَرَّبُوا إِلَى أُمَّةٍ

الضَّلَالَةِ وَ الدُّعَاةِ إِلَى النَّارِ بِالزُّورِ وَ الْكَذِبِ وَ الْبُهْتَانِ فَوَلَّوهُمْ الْأَعْمَالَ وَ حَمَلُوهُمْ عَلَى رِقَابِ النَّاسِ وَ أَكَلُوا بِهِمُ الدُّنْيَا وَ إِنَّمَا النَّاسُ مَعَ الْمُلُوكِ وَ الدُّنْيَا إِلَّا مَنْ عَصَمَ اللَّهُ فَهَذَا أَحَدُ الْأَرْبَعَةِ وَ رَجُلٌ

١ . سورة منافقون (٦٣) آية ٤.

سَمِعَ مِنْ رَسُولِ اللَّهِ شَيْئاً لَمْ يَحْمِلْهُ عَلَى وَجْهِهِ وَ
 وَهُمْ فِيهِ وَ لَمْ يَتَّعَمِدْ كَذِباً فَهُوَ فِي يَدِهِ يَقُولُ بِهِ وَ
 يَعْمَلُ بِهِ وَ يَرَوِيهِ فَيَقُولُ أَنَا سَمِعْتُهُ مِنْ رَسُولِ اللَّهِ
 صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ فَلَوْ عَلِمَ الْمُسْلِمُونَ أَنَّهُ وَهُمْ
 لَمْ يَقْبَلُوهُ وَ لَوْ عَلِمَ هُوَ أَنَّهُ وَهُمْ لَرَفَضَهُ وَ رَجُلٍ
 ثَالِثٍ سَمِعَ مِنْ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ
 شَيْئاً أَمَرَ بِهِ ثُمَّ نَهَى عَنْهُ وَ هُوَ لَا يَعْلَمُ أَوْ سَمِعَهُ
 يَنْهَى عَنْ شَيْءٍ ثُمَّ أَمَرَ بِهِ وَ هُوَ لَا يَعْلَمُ فَحِفْظُ
 مَنْسُوخِهِ وَ لَمْ يَحْفَظِ النَّاسِخَ وَ لَوْ عَلِمَ أَنَّهُ مَنْسُوخٌ
 لَرَفَضَهُ وَ لَوْ عَلِمَ الْمُسْلِمُونَ إِذْ سَمِعُوهُ مِنْهُ أَنَّهُ
 مَنْسُوخٌ لَرَفَضُوهُ وَ آخِرُ رَابِعٍ لَمْ يَكْذِبْ عَلَى
 رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ مُبْغِضٌ لِلْكَذِبِ
 خَوْفاً مِنَ اللَّهِ وَ تَعْظِيماً لِرَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ
 وَ آلِهِ لَمْ يَنْسَهُ بَلْ حَفِظَ مَا سَمِعَ عَلَى وَجْهِهِ فَجَاءَ
 بِهِ كَمَا سَمِعَ لَمْ يَزِدْ فِيهِ وَ لَمْ يَنْقُصْ مِنْهُ وَ عَلِمَ
 النَّاسِخَ مِنَ الْمَنْسُوخِ فَعَمِلَ بِالنَّاسِخِ وَ رَفَضَ
 الْمَنْسُوخَ فَإِنَّ أَمْرَ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ مِثْلُ
 الْقُرْآنِ نَاسِخٌ وَ مَنْسُوخٌ وَ خَاصٌّ وَ عَامٌّ وَ مُحْكَمٌ
 وَ مُتَشَابِهٌ قَدْ كَانَ يَكُونُ مِنْ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ
 عَلَيْهِ وَ آلِهِ الْكَلَامُ لَهُ وَجْهَانِ كَلَامٌ عَامٌّ وَ كَلَامٌ
 خَاصٌّ مِثْلُ الْقُرْآنِ وَ قَالَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ فِي كِتَابِهِ:
 ﴿وَمَا َءَاتَىٰكُمُ الرِّسُولُ فَخُذُوهُ وَمَا نَهَاٰكُمْ َ
 عَنْ َءَ فَانْتَهُوا﴾. «و

سلیم در اینجا از اختلاف در روایات و احادیثی
 که در دست مردم هست از حضرت سؤال می کند و
 می گوید که آیا این مردم، همه دروغ می گویند؟!

واقعاً مفتری بر رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم هستند؟! حضرت می‌فرمایند که این‌طور نیست که همه مردم دروغ بگویند، حضرت افراد را در اینجا به چند دسته تقسیم می‌کند و می‌فرماید:

بعضی از اینها افرادی هستند که از پیغمبر اشتباه شنیده‌اند و گوششان کلام را اشتباه شنیده است و همان را بیان می‌کنند و اگر متوجه خطا شوند «لَرَفْضُوهُ» ترک می‌کنند و رها می‌کنند، ولكن متوجه نیستند.

یک‌عده هم هستند که متعمّد هستند، لذا درست است و [اینها دروغگو هستند]، «يَكْذِبَ عَلَى رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ مُتَعَمِّدًا».

بحث در اینجا است:

رَجُلٍ سَمِعَ مِنْ رَسُولِ اللَّهِ شَيْئاً لَمْ يَحْمِلْهُ عَلَى وَجْهِهِ وَ وَهُمْ فِيهِ وَ لَمْ يَتَعَمَّدْ كَذِباً فَهُوَ فِي يَدِهِ يَقُولُ بِهِ وَ يَعْمَلُ بِهِ وَ يَرَوِيهِ فَيَقُولُ أَنَا سَمِعْتُهُ مِنْ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ.

حضرت در اینجا می‌گویند که اشکال ندارد که یک نفر از پیغمبر روایتی را به دروغ نقل کند ولكن باکی بر او نباشد و بر او ابایی نباشد؛ چون نمی‌داند و خیال کرده است که پیغمبر این‌طور گفته‌اند. کلامی

را از پیغمبر اشتباه شنیده است.

در ادامه داریم:

**رَجُلٌ ثَالِثٌ سَمِعَ مِنْ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ
وَأَلِهِ شَيْئاً أَمَرَ بِهِ ثُمَّ نَهَى عَنْهُ وَهُوَ لَا يَعْلَمُ أَوْ
سَمِعَهُ يَنْهَى عَنْ شَيْءٍ ...**

نهی را نمی‌داند بلکه فقط امر را شنیده است و
هنوز نهی را نشنیده است. امرش را نمی‌داند که اباحه
بعد الحظر است.

اشکالی هم بر این مسئله نیست. یکی را می‌داند
و دیگری را نمی‌داند ولی محلّ استشهاد ما همان
مورد اول بود، دومی هم اشکالی ندارد که بر یک
نهی‌ای عمل کند درحالی‌که هنوز امرش را [نشنیده
است،] یا بر امری عمل کند درحالی‌که اطلاعی از
نهی نداشته باشد. در تمام این موارد اشکال ندارد که
انسان به مقتضای علمش عمل کند اگرچه علمش
مخالف با واقع باشد.

تلمیذ: **هذا حديثٌ صحيحٌ السند؟**

استاد: **ای؛ کتاب سلیم.**

تلمیذ: ...

استاد: **«رَجُلٌ سَمِعَ مِنْ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ
عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ شَيْئاً» وَ غَلَطَ فِي كَلَامِ النَّبِيِّ وَ**

لم يكن المراد الموضع من كلام النّبي و عمل به،
يقول إنّ هذا معذورٌ.

التأييد يعنى تأييد هذا المطلب لا تأييد الأدلة؛
نفس هذا الدليل .

تلميز: اشكال می شود که بحث ما درباره ارتداد
است و کسی که با عقلش سیر می کند و به دنبال عقائد
است غیر از این است. این روایت در آنجایی است
که از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم چیزی
شنیده است.

استاد: می دانم اما ملاک در اینجا واحد است،
تعمّد بر کذب نیست، از رسول خدا اشتباه شنیده
است، این شخص هم به اشتباه روایات را بیان می کند
و انکار ضروری دین می کند.

تلميز: مستند به سمع است

استاد: بالأخره شخصی که مرتد می شود ادله ای
را برای رفع [این حکم ضروری] دارد.

تلميز: بحث عقلی است.

استاد: عقلی باشد، با ادله عقلی روایت را
تخصیص می زند، کاری ندارد. اگر روایتی از امام
علیه السلام آمد که با دلیل عقلی مخالف بود، ما هم

روایت امام را تخصیص می‌زنیم. اگر قرار باشد بر اینکه ما همین روایت امام را با یک دلیل عقلی که پیش ما حجت است تخصیص بزنیم و این قضیه موجب انکار ضروری‌ای از ضروریات دین شود، این ارتداد نیست.

تلمیذ: یعنی ما باید روایت را توسعه دهیم که این روایت فقط در سمعیات نیست بلکه در عقلیات هم هست؛ یعنی ما از سمعیات برای عقلیات دلیل بیاوریم.

استاد: ببینید روایت فقط می‌گوید: «آنجایی که تعمّد بر کذب نیست، جایز است»، تمام شد و رفت! این شخصی که الآن ظاهراً مرتد شده است آیا تعمّد دارد یا ندارد؟!

تلمیذ: تعمّد بر کذب ندارد.

استاد: تعمّد ندارد، تمام شد دیگر! فقط عقاب را بر تعمّد بار می‌کند و از عدم تعمّد عقاب را برمی‌دارد؛ حالا هرچه می‌خواهد باشد! این مطلب خیلی صریح است!

یک‌وقت بنا را گذاشته بودم که این اصول را

[مطالعه کنم.] از اول اصول کافی تا آخر فروع را مطالعه کرده بودم، بعد در آنجا دائماً چیزهایی همین طور یادداشت می‌کردم، حالا که مراجعه کردم دیدم خیلی‌ها را فراموش کرده‌ام. در اینجا هم طبق همان ذهنیاتی که در نظرم داشتم بعضی از موارد را دیده‌ام. امکان دارد بسیاری از ادله دیگر هم باشند ولی من اطلاعی بر آنها پیدا نکرده‌ام. شما خودتان تفحص کنید.

در صفحه ۱۶۳ در ذیل آیه ﴿وَمَا كَانَ اللَّهُ لِيُضِلَّ قَوْمًا ۖ بَعْدَ إِذٍ هَدَىٰ لَهُمْ ۚ حَتَّىٰ يُبَيِّنَ لَهُم مَّا يَتَّقُونَ ۚ إِنَّ اللَّهَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ﴾ روایتی هست که روایت صحیحی است، سند این روایت از روایت بالا بهتر است، چون از یونس حماد از عبدالاعلی نقل می‌کند، می‌فرماید:

و بهذا الإسناد عن يونس عن حماد عن عبدالاعلی قال: قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَصْلَحَكَ اللَّهُ هَلْ جُعِلَ فِي النَّاسِ أَدَاةٌ يَنَالُونَ بِهَا الْمَعْرِفَةَ؟ قَالَ فَقَالَ: «لَا»، قُلْتُ: فَهَلْ كُفِّوا الْمَعْرِفَةَ؟ قَالَ: «لَا عَلَى اللَّهِ الْبَيَانُ» ﴿لَا يُكَلِّفُ اللَّهُ نَفْسًا إِلَّا وُسْرًا ۚ إِنَّهَا أَتَتْهَا﴾ و ﴿لَا يُكَلِّفُ اللَّهُ نَفْسًا إِلَّا مَا آتَتْهَا﴾.

قال: و سألتُهُ عن قولِهِ: ﴿وَمَا كَانَ اللَّهُ لِيُضِلَّ

قَوْمًا﴾ بَعْدَ إِذِ هَدَىٰ لَهُمْ ۖ حَتَّىٰ يُبَيِّنَ لَهُم مَّا

يَتَّقُونَ ﴿قال: «حَتَّىٰ يَعْرِفَهُم مَّا يُرْضِيهِ وَ مَّا

يُسْخِطُهُ».

بنابراین برعهده خداوند است که بیان بیاورد؛

بیان آنچه موجب رضای او و آنچه موجب سخط او

است. اگر عبدی در مقام رضا و در مقام اتیان به آنچه

مرضی خداوند است اشتباه کرد و حق مطلب را ادا

نکرد، در اینجا عدم البیان نسبت به پروردگار صدق

می کند، و با صدق عدم البیان دیگر عقابی در اینجا

معنا و مفهوم ندارد. این هم یک روایت.

روایات زیادی در اینجا هستند؛ یک روایت در

صفحه ۱۶۴ هست که می فرماید:

مُحَمَّدُ بْنُ يُحْيَى عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحُسَيْنِ عَنْ

أَبِي شُعَيْبٍ الْمَحَامِلِيِّ عَنْ دُرُسْتِ بْنِ أَبِي مَنْصُورٍ

عَنْ بُرَيْدِ بْنِ مُعَاوِيَةَ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ:

«لَيْسَ لِلَّهِ عَلَى خَلْقِهِ أَنْ يَعْرِفُوا وَ لِلْخَلْقِ عَلَى اللَّهِ

أَنْ يَعْرِفَهُمْ وَ لِلَّهِ عَلَى الْخَلْقِ إِذَا عَرَفَهُمْ أَنْ

يَقْبَلُوا.»^۱

«درست» خواندند ولی «درست» است.

۱. سوره توبه (۹) آیه ۱۱۵.

لزوم معرفی حق توسط خدا در روایات

هان! ببینید! می‌گویید که برعهدهٔ خلق نیست که بشناسند بلکه خدا باید بشناساند. خدا باید حق را معرفی کند، خدا باید معرفی کند ولی اگر برای خلق معرفت حاصل شد «وَلِلَّهِ عَلَى الْخَلْقِ إِذَا عَرَفَهُمْ أَنْ يَقْبَلُوا» به اینکه قبول کنند و به آن عمل کنند. این هم دلیل بر این است که اگر شخص در موردی به آن معرفت واقعی اطلاع پیدا نکرد، در اینجا برعهدهٔ او چیزی نیست بلکه **عَلَى اللَّهِ أَنْ يُعَرِّفَهُ الْحَقَّ وَ يُعَرِّفَهُ السَّبِيلَ**.

عِدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ ... عَنْ عَبْدِ الْأَعْلَى بْنِ أَعِينٍ قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ مَنْ لَمْ يَعْرِفْ شَيْئاً هَلْ عَلَيْهِ شَيْءٌ؟ قَالَ: **«لَا»**.

این روایت هم صریح است بر اینکه کسی که عرفان به حکمی از احکام یا موضوعی نداشته باشد، «هل عليه شيء؟» حضرت می‌فرمایند: «نه». این ادله را در بحث اصالة البرائة و... می‌آورند و مرحوم شیخ هم اینها را ذکر کرده است.

یا اینکه من باب مثال روایت سوم:

عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: **«مَا حَجَبَ اللَّهُ عَنِ الْعِبَادِ فَهُوَ مَوْضُوعٌ عَنْهُمْ»**.

بعضی از نُسَخ روایات «**ما حَجَبَ اللَّهُ عِلْمَهُ عَنْ**

العباد» دارد؛ اما روایت کافی «**ما حَجَبَ اللَّهُ عَنْ**

العباد» است که بعضی ها به واسطهٔ این بر موضوعات

حمل کرده‌اند نه بر احکام، و گفته‌اند که روایات

دلالت بر جهل در موضوع می‌کنند. اما ما می‌توانیم

که توسعه بدهیم و از باب اینکه اصل، عدم حذف در

روایت است، در اینجا بگوییم که حذف نشده است

و «**عِلْمَهُ**» نسبت به هر چیزی تعلق می‌گیرد. این هم

در اینجا یکی از ادله‌ای است که ما می‌توانیم به آن

استناد کنیم.

روایت چهارم: روایت توسعه است که روایت

چهارم است:

عِدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ بْنِ خَالِدٍ

عَنْ عَلِيِّ بْنِ الْحَكَمِ عَنْ أَبَانِ الْأَحْمَرِ عَنْ حَمْزَةَ بْنِ

الطَّيَّارِ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: قَالَ لِي

أَكْتُبْ فَأَمَلَى عَلَيَّ: «**إِنَّ مِنْ قَوْلِنَا إِنَّ اللَّهَ يَحْتَجُّ عَلَى**

الْعِبَادِ بِمَا آتَاهُمْ وَ عَرَّفَهُمْ ثُمَّ أَرْسَلَ إِلَيْهِمْ رَسُولًا وَ

أَنْزَلَ عَلَيْهِمُ الْكِتَابَ فَأَمَرَ فِيهِ وَ نَهَى أَمْرَ فِيهِ

بِالصَّلَاةِ وَ الصِّيَامِ فَنَامَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ

وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ عَنْ الصَّلَاةِ فَقَالَ: ”أَنَا أُنِيْمُكَ وَ أَنَا

أَوْقِظُكَ فَإِذَا قُمْتَ فَصَلِّ لِيَعْلَمُوا إِذَا أَصَابَهُمْ ذَلِكَ

كَيْفَ يَصْنَعُونَ لَيْسَ كَمَا يَقُولُونَ إِذَا نَامَ عَنْهَا هَلَكَ

وَ كَذَلِكَ الصِّيَامُ أَنَا أُمْرِضُكَ وَ أَنَا أُصِحُّكَ فَإِذَا

شَفَيْتُكَ فَاقْضِهِ»^۱. ثُمَّ قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ: «وَكَذَلِكَ إِذَا نَظَرْتَ فِي جَمِيعِ الْأَشْيَاءِ لَمْ تَجِدْ أَحَدًا فِي ضَيْقٍ وَ لَمْ تَجِدْ أَحَدًا إِلَّا وَ لِلَّهِ عَلَيْهِ الْحُجَّةُ وَ لِلَّهِ فِيهِ الْمَشِيئَةُ وَ لَا أَقُولُ إِنَّهُمْ مَا شَاءُوا صَنَعُوا» ثُمَّ قَالَ: «إِنَّ اللَّهَ يَهْدِي وَ يُضِلُّ وَ قَالَ وَ مَا أَمَرُوا إِلَّا بِدُونِ سَعَتِهِمْ وَ كُلُّ شَيْءٍ أَمْرُ النَّاسِ بِهِ فَهُمْ يَسْعَوْنَ لَهُ وَ كُلُّ شَيْءٍ لَا يَسْعَوْنَ لَهُ فَهُوَ مَوْضُوعٌ عَنْهُمْ وَ لَكِنَّ النَّاسَ لَا خَيْرَ فِيهِمْ ثُمَّ تَلَا عَلَيْهِ السَّلَامُ ﴿لِيَسَّ عَلَى الضُّعَفَاءِ وَكَأ عَلَى أَلْمَرِّضَى وَكَأ عَلَى الَّذِينَ لَا يَجِدُونَ مَا يُنْفِقُونَ حَرَجٌ﴾ فَوَضَعَ عَنْهُمْ: ﴿مَا عَلَى أَلْمَرِّضَى سِنِينَ مِنْ سَبِيلٍ وَ أَلَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ﴾^۲، ﴿وَكَأ عَلَى الَّذِينَ إِذَا مَا أَتَوْكَ لَتَحْمِلَهُمْ﴾^۳ قَالَ: فَوَضَعَ عَنْهُمْ لِأَنَّهُمْ لَا يَجِدُونَ».

«مِنْ قَوْلِنَا» خبر «إِنَّ» است و «أَنَّ اللَّهَ يَحْتَاجُ عَلَى الْعِبَادِ» - «إِنَّ» غلط است، «أَنَّ» باید باشد - اسم می شود برای «إِنَّ»؛ متنها اسم مؤخر است. بنابراین این روایت هم دلالت دارد بر اینکه به مقدار وسعت، تکلیف هست. آن مقداری را که وسعت ندارند، «فَهُوَ مَوْضُوعٌ عَنْهُمْ».

اینها روایاتی بودند که تا اینجا بیان شدند. حالا

۱. الکافی، ج ۱، کتابُ التَّوْحِيدِ، بابُ حُجَجِ اللَّهِ عَلَى خَلْقِهِ، ص ۱۶۴، ح ۲.

شما هم تفحص کنید و در جلسه بعد هم ادامه را بیان
می کنیم.

اللهم صلّ على محمد و آل محمد